

شیفتگان کتاب

بخش نهم

او را موثق، حجت، متدین، صالح دانسته‌اند و نوشته‌اند که وی به داشتن قدرت حافظه شگفت‌انگیز، راستگویی و آشنایی به غریب‌الحديث و آگاهی فراوان به شعر شاعران قدیم و روایت آنها، شهرت فراوان داشته است و آنگاه که نزد شیوخ و بزرگان از او سخنی به میان می‌آمد، وی را مقدم بر دیگران می‌داشتند.^۵

دینوری گوید: میرد داننا تر از ثعلب به الکتاب سیویه بود^۶ و مرزبانی در باره وی چنین اظهار نظر کرده است:

«ثعلب، بر همگان خود برتری داشت در قدرت حافظه و آگاهی به علوم. او دارای قوه حافظه‌ای بود که دیگران فاقد آن

۲۲. ثعلب (۲۰۰-۲۹۱/ق/۸۱۶-۹۰۴م)^۱

ابوالعباس احمد بن یحیی بن زید بن سیار کوفی شیبانی، معروف به «ثعلب» ادیب، لغوی و نحوی نامور سده سوم هجری و امام کوفیان در این رشته.

در منابع و مآخذ تصریحی به زادگاه وی نشده، اما او در کوفه پرورش یافته و به گفته خود او از شانزده سالگی به آموختن ادبیات عرب، شعر و لغت، پرداخته و در این رشته‌ها، مهارت فراوانی کسب کرده و در هیجده سالگی شروع به حفظ و فراگیری تمامی آثار فراه نموده و تا ۲۵ سالگی، مطلب و مسئله‌ای از فراه نبود، مگر اینکه آنها را به صورت کامل فرا گرفته و حفظ کرده بود، تا آنجا که حتی یک حرف نیز، از نوشته‌های فراه را فرو نگذاشت، ولی چون به علم نحو عنایت بیشتری داشت، در این دانش، چیرگی و تبحر خاصی پیدا کرد و از آن پس به آموختن شعر، معانی و کسب غریب‌الحديث روی آورد و بیش از ده سال ملازم ابو عبدالله اعرابی بود.^۲

او علوم مختلف را نزد: ابراهیم بن منذر، محمد بن سلام جُمحی، ابو عبدالله اعرابی، علی بن مغیره اثرم، سلمه بن عاصم، زبیر بن بکّار، عبیدالله بن عمر قواریری، دانش آموخت و حدیث شنید.^۳

میرد او را اعلم کوفیان دانسته و قفطی گوید: وی کتابهای کسائی و فراه را به خوبی آموخته و حفظ کرده بود، اما مذهب بصریان در دانش نحو را به خوبی نمی‌دانست.^۴ خطیب بغدادی و ابن جوزی،

۱. الفهرست ابن ندیم، ص ۸۰-۸۱؛ مروج الذهب، ۴۹۶/۲-۴۹۷؛ طبقات النحویین واللغویین، ص ۱۴۱-۱۵۰؛ تاریخ بغداد، ۴۱۴/۵-۴۲۰؛ انباه الرواة قفطی، ۱۳۸/۱-۱۵۱؛ المنتظم ابن جوزی، ۲۴/۱۳-۲۵؛ اللباب ابن اثیر، ۲۱۷/۳؛ طبقات ابن ابی یعلی، ۸۳/۱؛ وفيات الاعیان، ۱۰۲/۱-۱۰۴؛ معجم الادباء یاقوت، ۱۰۲/۵-۱۴۶؛ نزهة الالباء، ص ۲۲۸-۲۳۲؛ مرآة الجنان، ۲۱۸/۲-۲۲۰؛ البلغة فی تاریخ ائمة اللغة فیروزآبادی، ص ۳۴-۳۵؛ تذکرة الحفاظ، ۶۶۶/۲-۶۶۷؛ العبر، ۸۸۷/۲؛ سیر اعلام النبلاء، ۵/۱۴-۷؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفيات ۲۹۱-۳۰۰ق) ص ۸۱-۸۴؛ دول الاسلام، ۱۷۶/۱؛ تهذیب الاسماء واللغات، ۲۷۵/۲؛ تاریخ ابن الوردی، ۲۴۷/۱؛ نورالقبس، مرزبانی، ص ۳۳۴؛ البداية والنهاية، ۹۸/۱۱؛ وفيات ابن قنفذ، ص ۱۹۴؛ غایة النهایة ابن جزری، ۱۴۸/۱-۱۴۹؛ شرح ادب الکاتب جوالیقی، ۲۰-۲۵؛ به بعد؛ امالی مرتضی، ۵۶۲/۲؛ المقرّب ابن عصفور، ۱۷۶/۲-۲۰۲؛ الفرج بعدالشدّة تنوخی، ۲۹۲/۱ و ۹۴/۳ و ۷۲/۴ و ۱۲۳؛ الوافی بالوفیات، ۲۴۳/۸-۲۴۵؛ طبقات الحفاظ سیوطی، ص ۲۹۰؛ بغیة الوعاة سیوطی، ۳۹۶-۳۹۸؛ مفتاح السعادة، ۱۴۵/۱-۱۴۶؛ معجم المؤلفین، ۲۰۲/۲ و ۳۷۱/۱۳؛ کشف الظنون، ۳۳/۱ و ۱۲۳؛ موارد دیگر؛ بروکلمان، ذیل، ۱۸۱/۱-۱۸۲؛ تاریخ التراث العربی، ۲۴۹/۱-۲۶۳؛ هدیة العارفين، ۵۴/۱؛ الاعلام زرکلی، ۲۶۷/۱ و مقدمه کتابهای خود وی.

۲. الفهرست ابن ندیم، ص ۸۱

۳. تاریخ بغداد، ۴۱۴/۵.

۴. انباه الرواة قفطی، ۱۴۲/۱، ۱۴۴.

۵. تاریخ بغداد، ۴۱۴/۵؛ المنتظم، ۲۴/۳.

۶. سیر اعلام النبلاء، ۶/۱۴.

در مورد علت مرگ وی نوشته‌اند که روز جمعه‌ای پس از انجام نماز عصر، از جامع بغداد، به سوی منزل خود می‌رفت و گروهی از اصحاب و شاگردانش نیز پشت سر او حرکت می‌کردند و محمد بن طاهر طاهری گوید که من نیز به همراه وی رفتم تا رسیدیم به درگاهی که آن را باب الشام می‌گفتند، در این موقع فرزند ابراهیم بن احمد مادرائی، سوار بر مرکبی در حالی که خادمش نیز همراه وی بود، از پشت سر ما می‌آمد، ناگهان مرکب وی رم کرد و به سرعت به سوی ما آمد، من و شاگردان و یاران ثعلب، راه را باز کردیم تا از میان ما عبور کند، اما ثعلب که در اواخر عمر قوه شنوایی اش را از دست داده بود و چیزی نمی‌شنید، در حالی که دفتری (کتابی) در دست داشت و آن را مطالعه می‌کرد، درست در مسیر آن حیوان رم کرده قرار داشت و مطالعه آن دفتر، او را از اطرافش غافل کرده بود و متوجه نزدیک شدن آن حیوان نشد، تا اینکه آن حیوان، به او نزدیک شد و به ابوالعباس ثعلب، ته‌ای زد و ثعلب در گودالی که در کنار راه بود، سرنگون شد و نتوانست از جای برخیزد و ما وی را از آن گودال بیرون آورده و بر سر دست گرفته و به منزلش بردیم، در حالی که ثعلب عقل خویش را از دست داده بود و از شدت سردرد، به خود می‌پیچید و ناله می‌کرد و همین موضوع باعث مرگ وی گردید و چند روز بعد، چشم از جهان فرو بست.^۹

پس از مرگ او، اموالش را به دختر او دادند. آنچه از وی باقی مانده بود ۲۱ هزار درهم و دوهزار دینار و دکانهایی در باب الشام که ارزش آنها سه هزار دینار بود. هزار دینار هم نزد احمد صیرفی داشت که با آن تجارت می‌کرد و از میان رفته بود.^{۱۰}

ابوالعباس ثعلب، دارای آثار و تألیفات فراوانی است که این ندیم، آنها را شمرده و ثبت کرده است و شمار آنها ۲۱ عنوان است به این شرح: المصون، در علم نحو؛ اختلاف النحوتین؛ معانی القرآن؛

بودند و علوم گوناگونی را در حافظه خویش قرار داده بودند که دیگران از حفظ کردن آنها، عاجز و ناتوان بودند. سپس در مقایسه بین ثعلب و ابوسعید سکری گوید: سکری کتابهای فراوانی داشت و به دست خود کتابهای بسیاری را استنساخ کرده بود که تا آن روزگار، بی سابقه بود، اما ثعلب در مقابل او قرار داشت و متکی به استنساخ کتب و کتابت نبود. ابوسعید هیچگاه از کتاب جدا نمی‌شد، ولی ثعلب به قدرت حافظه خود اعتماد فراوانی داشت.^۱

یاقوت به نقل از کتاب محمد بن عبدالملک تاریخی نوشته است که: ابوالعباس ثعلب فاروق نحویان و موازن بالفوریان از اهل کوفه و بصره بود، راستگوترین آنها و بزرگترینشان از نظر مقام و منزلت، علم، حلم و قدرت حافظه بود.^۲

وی امالی و مجالس فراوانی داشت که برای شاگردان و یاران خویش بیان می‌کرد که محتوی قطعه‌ای از نحو، لغت، اخبار، معانی قرآن و شعر بود و گروه بسیاری از وی روایت کرده‌اند و دانش آموخته‌اند، از جمله: محمد بن عباس یزیدی، علی بن سلیمان اخفش، ابراهیم بن محمد بن عرفة از دی، ابوبکر انباری، عبدالرحمان بن محمد زهری، ابوعبدالله حکیمی، احمد بن کامل قاضی، ابوعمر زاهد، ابوسهل زیاد، محمد بن حسن بن مقسم و جز اینان.^۳

او خود در مورد قدرت حافظه اش گوید: مأمون را وقتی از خراسان به بغداد آمد دیدم و این در سال ۲۰۴ قمری بود و او از باب الحدید بغداد وارد شد و به سوی قصر الزرافه می‌رفت و مردم در دو صف به طرف مصلاً ایستاده بودند و پدرم مرا برای دیدن مأمون برده و دست مرا گرفته بود و چون مأمون عباسی عبور می‌کرد، پدرم مرا به روی دست بلند کرد، تا مأمون را ببینم و به من گفت: این مأمون است و این حادثه در چهار سالگی من بود و من آن را حفظ کردم و اکنون به یاد می‌آورم^۴ و همچنین گفته است که من از عبیدالله بن عمر قواری، صد هزار حدیث شنیده‌ام.^۵

ثعلب در زندگی خود یازده خلیفه از خلفای عباسی را از مأمون تا المکتفی عباسی دید^۶ و محمد بن عبدالله بن ظاهر، او را برای تربیت و آموزش فرزند خویش دعوت کرد و ثعلب به منزل محمد بن عبدالله می‌رفت و به طاهر، آموزش می‌داد.^۷

او در جمادی الاول ۲۹۱، در بغداد و در خلافت المکتفی عباسی، در بیش از نود سالگی درگذشت و در مقابر باب الشام بغداد، در قبری که خود پیش از مرگ خریداری کرده بود به خاک سپرده شد و بعدها بر گور وی بنایی ساختند و مزار وی در آنجا مشهور است.^۸

۱. نورالقبس، ص ۳۳۴.
۲. معجم الادب، ۱۴۰/۵.
۳. تاریخ بغداد، ۴۱۴/۵.
۴. الفهرست ابن ندیم، ص ۸۰.
۵. تاریخ بغداد، ۴۱۵/۵.
۶. معجم الادب، ۱۰۵/۵.
۷. همان، ۱۲۶-۱۲۵/۵.
۸. همان، ۱۰۳/۵-۱۰۵.
۹. نورالقبس، ص ۳۳۴.
۱۰. معجم الادب، ۱۰۵/۵-۱۰۶.

الموفق مختصر فی النحو (کتاب ما یلحن فیہ العامة)؛ القراءات؛ معانی الشعر؛ التصغیر؛ کتاب ما ینصرف و ما لا ینصرف؛ کتاب ما ینجری و ما لا ینجری؛ الشواذ؛ الامثال؛ الايمان والدواهی؛ الوقف والابتداء؛ استخراج الالفاظ من الاخبار؛ الهجاء؛ الاوسط که ابن ندیم آن را دیده است؛ غرائب القراءات؛ المسائل؛ حدالنجو، تفسیر کلام ابنة الخس؛ الفصیح. او قطعاتی از اشعار شاعران از جمله اعشى همدانی، طفیل، طرمح و دیگران نیز گرد آورده بود.^۱ برخی از محققان، ۳۲ کتاب وی را نام برده‌اند.^۲

مشهورترین کتاب وی همان الفصیح است و نخستین بار به کوشش یعقوب بارت در لایپزیک در ۱۸۷۶م، از روی نسخه‌های رم، لیدن و برلین چاپ شده است و پس از آن با شرح ابوسهل هروی و عبداللطیف بغدادی، در مصر در ۱۲۸۵-۱۲۸۹ق و در ۱۳۲۵ق انتشار یافته است و بارها پس از آن در نقاط مختلف منتشر شده است.^۳

فواد سزگین، ۴۱ شرح این کتاب را همراه با معرفی نسخه‌های خطی آن در کتابخانه‌های مختلف و چاپهای آنها، معرفی کرده است. همچنین برخی از کتابهایی که در باره الفصیح، نوشته شده‌اند و شمار آنها به یازده کتاب می‌رسد، همراه با جای وجود نسخه‌های خطی آنها معرفی نموده است.^۴

از دیگر آثار چاپ شده او: مجالس ثعلب است که به کوشش عبدالسلام محمد هارون، در قاهره، ۱۹۴۸-۱۹۴۹م چاپ شده است.^۵

قواعد الشعر، به روایت مرزبانی، همراه با ملاحظاتی از موسیو سکاباریلی، به زبان ایتالیایی، در لیدن، در ۱۸۹۰م، چاپ شده است.^۶ شرح دیوان زهیر و شرح دیوان اعشى نیز چاپ شده‌اند.^۷

برخلاف گفته مرزبانی در مقایسه بین ابوالعباس ثعلب و ابوسعید سگری که نوشته بود، ثعلب، به کتاب و کتابت متکی نبود و به قدرت حافظه خود اعتماد داشت، قرآینی در دست است که نشان می‌دهد وی به کتاب و کتابت علاقه‌مند بوده است؛ از جمله اینکه در هنگام تصادم یک حیوان با او که منجر به مرگ وی شد، او در حال مطالعه یک دفتر (کتاب) بوده است و این درست چند روز پیش از مرگ و در حال راه رفتن بوده است! اگر وی تنها به قوه حافظه خود متکی بود، چه نیازی داشت که در سنین پیری و کهنسالی پیش از مرگ خود، به کتاب، مراجعه کند. از این گذشته در بیشتر منابع تصریح کرده‌اند که وی دارای کتابخانه‌ای نفیس بوده است که پس از مرگش آن را فروختند.^۸

یاقوت نوشته است: ثعلب دارای کتابهایی مهم، ارزشمند و نفیس بود و پیش از مرگ خود، به یکی از شاگردانش به نام علی بن محمد کوفی، وصیت کرد که کتابهایش را، به ابوبکر احمد بن اسحاق قطربلی بدهد و یا به وی بفروشد. زجاج به قاسم بن عبیدالله وزیر گفت: کتابهای ثعلب بسیار مهم و نفیس است، پس آنها را از دست نده و قاسم بن عبیدالله وزیر، خیزران و زاق را مأمور کرد تا کتابها را قیمت کند و خیزران، کتابها را قیمت کرد و ارزش آنها را سیصد دینار تعیین نمود، زیرا کتابی را که ده دینار می‌ارزید، تنها سه دینار قیمت می‌کرد و براین اساس مجموعه کتابهای ثعلب را که ارزش آنها ۲۱۰۰ دینار بود به ثمن بخش سیصد دینار، معین کرد و به همین قیمت به قاسم بن عبیدالله وزیر فروخته شد و به خزانه وی منتقل گردید.^۹

۲۳. نوبختی (متوفی بعد از ۳۰۰ ق / ۹۱۲-۹۱۳ م)^{۱۰}

ابو محمد حسن بن موسی نوبختی، متکلم، فیلسوف و ستاره‌شناس

۱. الفهرست ابن ندیم، ص ۸۱.
۲. دیوان الاسلام، ۵۲/۲-۵۴ (باورقی).
۳. معجم المطبوعات العربية والمعرية، ۶۶۳/۱.
۴. تاریخ التراث العربی، ۲۵۱/۱۸-۲۵۲.
۵. همان، ۲۶۲/۱۸.
۶. معجم المطبوعات العربية والمعرية، همان جا.
۷. الاعلام زرکلی، ۲۶۷/۱.
۸. معجم الادباء، ۱۲۷/۵.
۹. معجم الادباء، ۱۲۷/۵؛ بغية الوعاة، ۳۵۷/۱؛ خزائن الكتب القديمة فی العراق، ص ۲۱۱.
۱۰. الفهرست ابن ندیم، ص ۲۲۵-۲۲۶؛ الفهرست طوسی، ص ۷۱-۷۹؛ رجال طوسی، ص ۴۶۲؛ رجال نجاشی، ۱۷۲-۱۷۹/۱؛ مروج الذهب، ۱۵۶/۱؛ اللباب ابن اثیر، ۲۴۰/۳؛ الکامل ابن اثیر، ۵۷۰/۵؛ الآثار الباقیه، ص ۲۷۰؛ معالم العلماء، ص ۲۱؛ عیون الانباء، ص ۴۶۹؛ طبقات المعتزله، ص ۱۰۴؛ سیر اعلام النبلاء، ۳۲۷/۱۵؛ تاریخ الاسلام (حوادث و وفیات ۳۰۱-۳۱۰ ق) ص ۳۰۸؛ الوافی بالوفیات، ۲۸۰/۱۲؛ لسان المیزان، ۲۵۸/۲؛ مجمع الرجال قهپانی، ۱۵۷/۲؛ دیوان الاسلام، ۳۲۶/۴؛ امل الآمل، ۷۸/۲-۷۹؛ ریاض العلماء، ۳۴۵/۱؛ خلاصة الاقوال، ص ۳۹؛ ایضاح الاشتباه، ص ۱۵۸؛ منتهی المقال، ۴۷۱-۴۷۰/۲؛ جامع الرواة، ۲۲۸/۱؛ نضد الايضاح، ص ۹۸؛ مجالس المؤمنین، ۴۲۶/۱؛ تلیس ابلیس، ص ۴۳، ۴۴، ۴۹؛ منهج المقال، ص ۹۹؛ تنقیح المقال، ۳۱۱/۱؛ اعیان الشیعه، ۳۲۰/۵؛ هدیة العارفين، ۲۶۸/۱؛ الاعلام زرکلی، ۲۲۴/۲؛ ایضاح المکتون، ۹۷/۱ و موارد دیگر؛ تأسیس الشیعه، ص ۳۶۹-۳۷۱؛ طبقات اعلام الشیعه (قرن الرابع)، ص ۱۰۲-۱۰۳؛ الذریعه، ۳۴/۱۰، ۲۸۲ و موارد دیگر؛ تاریخ التراث العربی سزگین، ۲۸۹/۳-۲۱۰؛ بروکلمان، ذیل، ۳۱۹/۱؛ خاتدان نوبختی عباس اقبال، ص ۱۲۸-۱۶۵؛ الشیعه وفنون الاسلام، ص ۲۱۶؛ معجم المؤلفین، ۲۹۸/۳.

ایرانی و پسرخواهر ابوسهل بن نوبخت بود. جد او نوبخت مردی از فارس بود که به دانشوری در علم نجوم، شهرت داشت و در اواخر دولت اموی و اوایل دولت عباسی، می زیست و بیش از صد سال عمر کرد و به کار منجمی اشتغال داشت و برای خالد بن یزید اموی کتابهای قدما را به زبان عربی، ترجمه می کرد و پس از پیروزی عباسیان، به دربار منصور عباسی راه یافت و مصاحب او شد، زیرا پیش از آن، به منصور خبر داده بود که به خلافت خواهد رسید.^۱ و منصور عباسی، پس از رسیدن به قدرت، هزار جریب زمین از اراضی حویزه را به او بخشید و از آن پس شهرت زیادی پیدا کرد و به مقامات بزرگ و بلندی دست یافت و به منصور در ترسیم نقشه بغداد و آبادسازی آن کمک فراوان کرد و طوابع نجومی بغداد را استخراج کرد و او نخستین کسی است که ساعت شروع در بنای روز ۲۳ تموز را تعیین نمود.^۲ وی به دست منصور عباسی، مسلمان گردید و منصور او را عبدالله نام نهاد.^۳ اما ابوسهل بن نوبخت دایی وی نیز از ستاره شناسان بزرگ ایرانی بود که پس از مرگ پدرش، به جای وی نشست و به کار نجوم و ترجمه اشتغال داشت و با منصور عباسی مصاحب داشت.^۴ پدر وی ابوالحسن موسی بن حسن بن محمد بن عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت، معروف به «ابن کبریا» از بزرگان عالمان شیعه که نجاشی او را به عبادت، حسن تدبیر، آشنا به ستاره شناسی و فراوانی تألیف ستوده است و از آثار اوست: الکافی فی احداث الازمنة.^۵

تاریخ تولد و زادگاه حسن بن موسی نوبختی، دانسته نیست و همچنین در منابع اشاره ای به اساتید وی نشده است، ولی روشن است که او از میان خاندانی برخاسته که همه از اهل دانش و تقوا و شیعه بوده اند و طبیعی است که از پدر خویش، دانش نجوم و از دیگر اساتید آن روزگار بغداد، سایر علوم را فرا گرفته باشد و به احتمال قوی، وی در همان بغداد نیز دیده به جهان گشوده باشد.

معتزله او را از خویش دانسته اند و شیعیان نیز او را خود به شمار آورده اند و اتفاقاً ابن ندیم ادعای شیعیان را تأیید کرده و نوشته است که آل نوبخت به دوستی و محبت خاندان پیامبر ﷺ و ولایت علی بن ابی طالب و اولاد او شهرت داشته اند.^۶

اضافه بر این عالمان شیعه، در شیعی بودن وی اتفاق نظر دارند که در اینجا به عنوان نمونه به اظهارات برخی از بزرگان شیعه، در مورد نوبختی، اشاره می کنیم:

۱. شیخ طوسی، او را متکلم، فیلسوف امامی، حسن الاعتقاد

و ثقة دانسته است.^۷

۲. ابن شهر آشوب نیز، او را توثیق نموده و امامی معرفی کرده است.^۸

۳. قاضی نورالله شوشتری، در باره وی گفته است: وی از بزرگان این طایفه سلسله، فیلسوف، متکلم و امامی الاعتقاد است.^۹

۴. ابو علی حائری، نیز او را امامی و حسن الاعتقاد، به شمار آورده است.^{۱۰}

۵. شیخ حرّ عاملی نیز به امامی، حسن الاعتقاد و موثق بودن وی اشاره نموده است.^{۱۱}

بسیاری از عالمان اهل سنت نیز، او را شیعه امامی خوانده اند، از جمله:

ذهبی او را شیعی و فیلسوف معرفی نموده است^{۱۲} و ابن حجر عسقلانی او را از متکلمان امامیه دانسته است.^{۱۳}

به این ترتیب هیچ گونه شک و شبهه ای در شیعی و امامی بودن وی نیست و علمای شیعه و حتی برخی از عالمان اهل سنت، او را توثیق کرده اند و راستگو پنداشته اند.

از زندگانی وی اطلاعات مفصلی نداریم و آنچه به صورت پراکنده در منابع آمده بود، همین مطالبی بود که یاد کردیم و اضافه بر این ابن ندیم نوشته است که گروهی از مترجمان و ناقلان کتابهای فلسفه، نزد وی جمع می شدند و به رهبری و راهنمایی وی به ترجمه مطالب فلسفی می پرداختند. ابن افراد ابو عثمان دمشقی، اسحاق بن حنین، ثابت و گروهی دیگر بودند. او از شیفتگان کتاب بود و کتابهای فراوانی را گرد آورده بود و به تعبیر ابن ندیم «جماعة للکتاب» بود و کتابهای بسیاری را خود به خط خویش، استنساخ کرده بود و تصنیفات و آثار زیادی در کلام

۱. الکامل، ۵/۵۷۰.

۲. الآثار الباقية، ص ۲۷۰.

۳. فرق الشیعة نوبختی، مقدمه، ص ج.

۴. همان، مقدمه، ص د.

۵. فرق الشیعه، مقدمه، ص د.

۶. الفهرست ابن ندیم، ص ۲۲۵.

۷. فهرست طوسی، ص ۹۸.

۸. معالم العلماء، ص ۳۲-۳۳.

۹. مجالس المؤمنین، ۱/۴۲۶.

۱۰. منتهی المقال، ۲/۴۷۰.

۱۱. امل الأمل، ۷۸/۲.

۱۲. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۳۰۸؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۵/۳۲۷.

۱۳. لسان المیزان، ۲/۲۵۸.

و فلسفه داشت.^۱

تاریخ درگذشت وی نیز، به صورت دقیق روشن نیست و در بیشتر منابع نوشته‌اند که وی پس از سال ۳۰۰ قمری، چشم از جهان فرو بسته است و ذهبی هم، او را در شمار کسانی قرار داده است که تاریخ وفاتش روشن نیست، ولی در وفیات بین سال ۳۰۰-۳۱۰ قمری، او را ذکر کرده است.^۲

آثار: نجاشی نوشته است که نویختی کتابها و رساله‌های زیادی در ردّ بر پیشینیان نوشته که عبارتند از: الآراء والدیانات، کتاب بزرگی که شامل دانشهای گوناگون و فراوانی بود و من آن را نزد ابو عبدالله استاد و شیخ خود خواندم؛ فرق الشیعه؛ الرد علی فرق الشیعه ما خلا الامامیة؛ الجامع فی الامامة؛ الموضوع فی حروب امیر المؤمنین علیه السلام؛ التوحید الکبیر؛ التوحید الصغیر؛ الخصوص والعموم؛ الارزاق والآجال والاسعار (یا الاسفار و یا الاثمار)؛ کتاب کبیر فی الجزء (الخیر)؛ مختصر الکلام فی الجزء؛ الرد علی المنتجمین؛ الرد علی ابی علی جبائی فی ردة علی المنتجمین؛ النکت علی ابن الراوندی؛ الرد علی من اکثر المنازلة؛ الرد علی ابی الهذیل العلاف فی ان نعیم اهل الجنة منقطع؛ الانسان؛ الرد علی الواقفة؛ الرد علی اهل المنطق؛ الرد علی ثابت بن قرّة؛ الرد علی یحیی بن اصفح فی الامامة؛ جواباته لابی جعفر بن قبة؛ جوابات آخر لابی جعفر؛ شرح مجالسته مع ابی عبدالله بن مملک؛ حجج طبیعیة. مستخرجة من کتاب ارسطو طاليس فی الرد علی من زعم ان الفلک حقی ناطق؛ کتاب فی المرایا و جهة الرؤیة فیها؛ کتاب فی خبر الواحد والعمل به؛ کتاب فی الاستطاعة علی مذهب هشام و کان یقول به؛ کتاب فی الرد علی من قال بالرؤیة للباری عزوجل؛ کتاب الاعتبار والتمیز والانتصار؛ کتاب النقض علی ابی الهذیل فی المعرفة؛ کتاب الرد علی اهل التعجیز. این کتاب نقضی بر کتاب ابو عیسی وراق است؛ الحجج فی الامامة؛ النقض علی جعفر بن حرب فی الامامة؛ مجالسة مع ابی القاسم البلخی؛ التنزیه و ذکر مشابه القرآن؛ الرد علی اصحاب المنزلة بین المنزلتین فی الوعید؛ الرد علی اصحاب التناسخ؛ الرد علی المجسمة؛ الرد علی الغلاة؛ مسائله للجبائی فی مسائل شتی.^۳

به این ترتیب، نجاشی ۴۱ اثر او را نام برده است و ظاهراً او تنها کسی از قدماست که این تعداد از آثار او را برشمرده است، اما دیگران فقط به تعدادی از آثار او اشاره کرده‌اند و از متأخرین، سید صدر است که به نقل از نجاشی و شیخ طوسی، همین تعداد از تألیفات وی را نام برده است.^۴ البته با اندکی تفاوت در نام کتابها. سید محمد صادق آل بحر العلوم، در مقدمه کتاب فرق الشیعه

نویختی، شمار کتابهای وی را به ۴۴ اثر رسانده و آنها را نام برده است؛ سپس اظهار داشته که از این همه آثار، متأسفانه، جز کتاب فرق الشیعه، دیگر هیچ یک از آثار وی به دست ما نرسیده است، جز منقولاتی از کتاب الآراء والدیانات وی که مسعودی^۵ و ابن جوزی^۶ نقل کرده‌اند.^۷

کتاب فرق الشیعة نویختی، نخستین بار به کوشش ریتز، در ۱۹۳۱م، سپس به کوشش سید محمد صادق آل بحر العلوم، در نجف اشرف و در ۱۳۵۵ ق/ ۱۹۳۶م چاپ شده است. ترجمه فرانسه آن به وسیله دکتر محمد جواد مشکور، در پاریس، در ۱۹۵۸م و ترجمه فارسی آن به وسیله همو، در تهران، در ۱۳۲۵ش، انتشار یافته است.

اخیراً برادر فاضل و دانشورم، حجت الاسلام والمسلمین سید محمدرضا جلالی، مقاله‌ای جامع و مفصل، با عنوان: «فرق الشیعة أو مقالات الامامة، للنویختی أم للاشعری؟» در مجله ماهانه «تراثنا» متعلق به «مؤسسة آل البيت علیهم السلام» در قم، منتشر نموده‌اند و پس از نقل اقوال مختلف دانشمندان اسلامی و مستشرقان، در مورد اینکه این کتاب از نویختی است و یا از اشعری، با چهار قرینه و دلیل، به این نظریه رسیده‌اند که کتاب فرق الشیعة موجود و چاپ شده، مختصری از کتاب المقالات والفرق اشعری است و از نویختی نمی‌باشد، گرچه ایشان هم باور دارند که نویختی کتابی به این نام داشته است، سپس اضافه کرده‌اند که نمی‌دانیم، مختصرکننده کتاب مقالات کیست؟ ولی قطع داریم که شخص مختصرکننده، عالم و آشنا به فن نبوده است، از این رو، خلط و خبط فراوانی در کتاب دیده می‌شود.^۸

۱. الفهرست ابن ندیم، ص ۲۲۵.

۲. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۳۰۸.

۳. رجال نجاشی، ص ۱۷۹-۱۸۲.

۴. تأسیس الشیعه، ص ۳۶۹-۳۷۱.

۵. مروج الذهب، ۱۵۶/۲.

۶. تلبیس ابلیس ابن جوزی، ص ۴۳، ۴۴، ۴۹.

۷. فرق الشیعه، مقدمه، ص بی-زی.

۸. مجله تراثنا.

وی پس از آن رهسپار بغداد شد و در آنجا مدتی ماندگار گردید و از شیوخ و بزرگان آن دیار حدیث شنید و فقه آموخت، سپس راهی بصره شد و در آنجا از شیوخ وقت مانند: محمدبن موسی حرشی، عماربن موسی قزار، محمدبن عبدالاعلی صنعانی، بشربن معاذ، ابواشعث، محمدبن بشار بغدادی دیگران حدیث شنید و در راه خود از شیوخ واسط نیز استماع حدیث کرد و بعد به کوفه رفت و از ابوکریب محمدبن علاء همدانی، هنادبن سزّی، اسماعیلبن موسی و دیگران حدیث شنید. او از ابوکریب بیش از صد هزار حدیث فراگرفت، سپس به بغداد بازگشت و در آنجا به کتابت شنیده‌های حدیثی خود پرداخت و فقه و علوم دیگر را آموخت. پس از چندی به مصر رفت و در مسیر خویش از مشایخ شام و توابع و حدود آن، دانش آموخت و در ۲۵۳ قمری، وارد قسطنطین شد و گروهی از مشایخ آن دیار که باقی مانده بودند حدیث شنید و کتابت کرد و کتابهای مالک، شافعی و ابن وهب را فراگرفت و به شام بازگشت و بار دیگر از آنجا رهسپار مصر شد و در آنجا وقتی

۲۴. طبری (۲۲۴ یا ۲۲۵ - ۳۱۰ ق / ۸۳۹ یا ۸۴۰ - ۹۲۳ م)^۱ ابوجعفر محمدبن جریربن یزیدبن کثیربن غالب، معروف به «طبری» محدث، فقیه، مفسر و مورخ نامدار ایرانی که در بغداد سکونت داشت.

وی در ۲۲۴ یا ۲۲۵ قمری، در آمل طبرستان، دیده به جهان گشود. او خود در مورد اختلاف در تاریخ تولدش، چنین گفته است که: در شهر ما، رسم بر این بود که تاریخ را بر اساس حوادث و پیشامدها، تعیین می‌کردند و تولد مرا نیز، بر این سنت، براساس یکی از همان حوادث و پیشامدهای واقع شده در شهرمان، تعیین کردند و چون به سن بلوغ رسیدم، از بزرگان و معتمدان شهرمان، در باره سال تولد خویش پرسش نمودم؛ بعضی گفتند؛ آن حادثه که سال تولد تو در آن اتفاق افتاده، در آخر سال ۲۲۴ قمری بوده و برخی اظهار کردند که در اول سال ۲۲۵ قمری، آن حادثه اتفاق افتاده است.

طبری در مورد نامگذاری «طبرستان» به این نام، گفته است، زمانی که قرار شد در این سرزمین شهری بسازند، چون زمین‌های آن پردرخت بود، برای قطع درختان آن از «طبر» (= تبر) استفاده کردند، از این رو، به این نام خوانده شد.^۲

او در همان زادگاه خویش مقدمات علوم را فراگرفت و به تصریح خودش، قرآن را در هفت سالگی آموخته و در هشت سالگی با شرکت در نماز جماعت، با بزرگتران نماز خوانده و در نه سالگی به استماع حدیث پرداخته و آنها را نوشته است. به گفته ابن‌کامل نخستین چیزی را که کتابت کرده حدیث بوده است که در زادگاه خویش نزد شیوخ و بزرگان حدیث به فراگیری آن اقدام کرده و نوشته است.^۳

طبری برای ادامه تحصیلات خویش، ابتدا به ری و اطراف آن سفر کرد و از محمدبن حمید رازی و مثنی‌بن ابراهیم ابلّی و دیگران حدیث شنید. او خود گوید: وقتی در ری نزد محمدبن حمید، حدیث می‌شنیدیم و می‌نوشتیم، شبها چند بار به نزد ما می‌آمد و از ما راجع به آنچه نوشته بودیم می‌پرسید و باز آنها را بر ما قرائت می‌کرد. در همان دوره، برای استماع حدیث و فراگیری دانش، به نزد احمدبن حمّاد دولابی که در یکی از روستاهای اطراف ری بود می‌رفتم و میان آن روستا تا ری، مسافت زیادی بود و ما مانند دیوانه‌ها این مسافت را تا مجلس ابن حمید طی می‌کردیم و من از احمدبن حمّاد، کتاب المبتداء والمغازی محمدبن اسحاق را فرا می‌گرفتم و بعدها تاریخ خود را بر اساس آن استوار ساختم و از ابن حمید، بیش از صد هزار حدیث شنیدم.^۴

۱. الفهرست ابن ندیم، ص ۲۹۱-۲۹۲ و موارد دیگر؛ تاریخ بغداد، ۱۵۹/۲-۱۶۵؛ الانساب سمرانی، ۴/۴۶؛ المستظم، ۱۳/۲۱۵-۲۱۷؛ وفيات الاعیان، ۴/۱۹۱-۱۹۲؛ میزان الاعتدال، ۳/۴۹۸-۴۹۹؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۴/۲۶۷-۲۸۲؛ تاریخ الاسلام ذمبی (حوادث و وفیات، ۳۰۱-۳۱۰ ق)، ص ۲۷۹-۲۸۶؛ معرفة القراء الکبار، ۱/۲۶۶-۲۶۶؛ العرب، ۲/۱۴۶؛ تذکرة الحفاظ، ۲/۷۱۰-۷۱۱؛ الوافی بالوفیات، ص ۲۸۷-۲۸۴؛ طبقات الشافعية الکبری سبکی، ۳/۱۲۰-۱۲۸؛ غایة النهایة، ۲/۱۰۶-۱۰۸؛ الکامل ابن اثیر، ۸/۱۳۴-۱۳۶؛ اللباب، ۲/۸۲؛ رجال نجاشی، ۲/۱۹۷-۱۹۶؛ غایة النهایة، ۲/۱۰۸-۱۰۶؛ الکامل ابن اثیر، ۸/۱۳۴-۱۳۶؛ اللباب، ۲/۸۲؛ رجال نجاشی، ۲/۱۹۷-۱۹۶؛ فهرست شیخ طوسی، ص ۱۸۲؛ معالم العلماء، ص ۱۰۶؛ خلاصة الاقوال، ص ۲۵۴؛ طبقات الفقهاء شیرازی، ص ۹۳؛ انباه الرواة قفطی، ۳/۸۹-۹۰؛ آثار البلاد قزوینی، ص ۴۰۵؛ المحمدون من الشعراء، ۱/۲۲۳-۲۲۴؛ معجم الادباء، ۱۸/۴۰-۴۱؛ معجم البلدان، ۱/۶۸۱، ۱۱۰/۱۴۹، ۲۳۲، ۸۹۱، ۹۳۲، ۳/۲۳۳، ۴/۶۰۴، ۶/۶۲۱، ۷/۷۱۸، ۸/۷۰۸؛ لسان المیزان، ۵/۱۰۰-۱۰۳؛ النجوم الزاهرة، ۳/۲۰۵؛ طبقات المفسرین داودی، ۲/۱۱۰-۱۱۸؛ المقفی مقریزی، ۱/۸۲؛ طبقات المفسرین سیوطی، ص ۳۰؛ طبقات الحفاظ سیوطی، ص ۳۰۷-۳۰۸؛ مجمع الرجال قهیبی، ۵/۱۷۲-۱۷۳؛ البدایة والنهایة، ۱۱/۱۶۵-۱۶۷؛ حاوی الاقوال، ص ۳۱۸؛ هدیة المحدثین، ص ۳۳۰؛ مستهی المسال، ۵/۳۸۸-۳۸۹؛ تنقیح المقال، ۲/۹۰؛ روضات الجنات، ۷/۲۹۸-۲۹۲؛ ریاض العلماء، ۷/۱۸۵؛ تاریخ التراث العربی سزگین، ۱/۱۵۹-۱۶۴؛ الاعلام زرکلی، ۶/۲۹۴؛ تاریخ الادب العربی بروکلمان، ۱/۱۴۲؛ دائرة المعارف الاسلامیه، ۴/۶۲۵-۶۲۷ (انگلیسی)؛ معجم المؤلفین، ۹/۱۶۷-۱۶۸؛ مقدمه تاریخ طبری، ۱/۵-۳۶؛ فهرست مقالات افشار، ۵/۱۷۶-۱۷۸؛ یادنامه طبری.

۲. معجم الادباء، ۱۸/۴۸.

۳. همان.

۴. معجم الادباء، ۱۸/۵۰.

ابوالحسن علی بن سراج مصری، آوازه دانش وی را شنید با او ملاقات کرد و او را مردی فاضل یافت. طبری در مصر با ابراهیم اسماعیل بن ابراهیم مزنی ملاقات کرد و با یکدیگر به مباحثه پرداختند. وی پس از چندی که در مصر بود، به بغداد بازگشت. او دوبار هم به طبرستان زادگاه خویش سفر نمود که بار دوم در سال ۲۹۰ قمری بود و باز به بغداد مراجعت کرد و در محله «قنطرة بردان» اقامت کرد و دیگر تا آخر عمر خویش از بغداد خارج نشد و در همین دوره بود که آوازه دانش و فقاہت وی در همه جا پیچید. وی در علوم و فنون مختلفی مانند: منطق، حساب، جبر، مقابله، طب نیز، مهارت و تبحر داشت. او در فن قرائت مانند کسی بود که گویی، به جز این فن، چیز دیگری نمی‌داند و در حدیث نیز، همانند محدثی بود که گویی جز حدیث به علمی دیگر، آشنایی ندارد و در فقه، بسان فقیهی بود که فی‌المثل دانش دیگری را نمی‌داند و همچنین در سایر علوم و فنون نیز، چنین بود.^۱

دیگر اساتید وی، جز آنچه نام بردیم، عبارتند از: محمد بن ابی معشر، احمد بن منیع، ابوهمام سکونی، محمد بن مثنی، سفیان بن وکیع، فضل بن صباح، یعقوب دورقی، احمد بن مقدم عجلی، بشر بن معاذ عقدی، سوار بن عبدالله عنبری، مجاهد بن موسی، تمیم بن منتصر، حسن بن عرفه، هارون بن اسحاق همدانی، سعید بن عمر سکونی، احمد بن ابی سریح رازی، حسن بن صباح بزار و جز اینان.^۲

مقام و موقعیت علمی وی را بسیاری از محدثان، فقیهان و دانشمندان اسلامی ستوده‌اند که از آن میان به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

ابن ندیم، او را علامه وقت، امام عصر و فقیه زمان خود دانسته است^۳ و خطیب بغدادی و سمعانی و ابن جوزی در توصیف او چنین گفته‌اند: وی یکی از پیشوایان علما بود که به قول او استاد و حکم می‌شد و به خاطر فضل و آگاهی وی به آرا و نظریاتش، مراجعه می‌شد. او علومی را فرا گرفته بود که هیچ‌یک از معاصرانش با او شریک نبودند. حافظ قرآن، عارف به قرائات، آگاه به معانی و فقیه در احکام قرآن بود و به سنن و طرق آن آشنایی داشت و صحیح و سقیم احادیث و ناسخ و منسوخ آن را به خوبی می‌شناخت و به آرا و اقوال صحابه و تابعین آشنایی کامل داشت و همچنین به آرا پس از آنان نیز، عارف بود.

تاریخ امته‌ها و مردم و اخبار آنان را می‌دانست و در تاریخ و تفسیر، کتابهایی نوشت که مانند آن کسی نوشته بود.^۴

ابن خلکان، در باره او چنین نوشته است: او در فنون بسیاری از جمله: تفسیر، حدیث، فقه، تاریخ و جز اینها، پیشگام همگان بود و آثار و تصنیفات ملیحه‌ای در فنون گوناگون دارد که دلالت می‌کند بر گستره دانش و عمق فضل وی. طبری از پیشوایان مجتهدان بود که از کسی تقلید نمی‌کرد و در منقولانش مورد اعتماد و موثق بود و تاریخ او جزو صحیح‌ترین و ثابت‌ترین و محکم‌ترین تاریخهاست.^۵ ذہبی در باره او گفته است: وی امام نامور، مجتهد، عالم عصر خود و صاحب تصانیف بدیع بود و از جمله نوادر روزگار در علم، ذکاوت و هوشمندی و بسیاری تصانیف بود و چشمها کمتر کس را مانند او دیده‌اند؛ سپس گوید: وی ثقه، راستگو، حافظ، یگانه در تفسیر، امام در فقه، اجماع و اختلافات، علامه در تاریخ و ایام الناس، عارف به قرائات، لغت و غیر از اینها بود.^۶ و همچنین گفته است: او ثقه و راستگوست و در او تمایلات شیعی اندک و موالاتی وجود دارد که زیانی ندارد^۷ و یاقوت او را عالم به فقه، حدیث، تفسیر، نحو، لغت و عروض معرفی کرده است.^۸

او در آغاز ورود به بغداد، مدت ده سال پیرو مذهب شافعی بود و آن را آشکار و تبلیغ می‌کرد، اما پس از رفتن به مصر و بازگشت به بغداد، خود مذهب فقهی خاصی را پدید آورد که به «مذهب جریریه» شهرت یافت.^۹

طبری در بغداد به تدریس علوم مختلف و نقل حدیث پرداخت و شاگردان بسیاری را تربیت کرد که برخی از مشاهیر آنان عبارتند از: ابوبکر شافعی، ابواحمد بن عدی؛ مخلد بن جعفر، ابو محمد بن زبیر قاضی، احمد بن قاسم فُتَّاب، ابو عمرو محمد بن احمد بن حمدان، ابوجعفر احمد بن علی کاتب، ابو مفضل شیبانی، معلی بن سعید، احمد بن کامل قاضی^{۱۰}، ابوشعیب حرّانی، ابوالقاسم طبرانی، عبدالغفار حُضَینی و جز اینان.^{۱۱}

۱. همان، ۵۰/۱۸-۶۱.

۲. تاریخ بغداد، ۱۵۹/۳-۱۶۰.

۳. الفهرست ابن ندیم، ص ۲۹۱.

۴. تاریخ بغداد، ۱۶۱/۲؛ الانساب سمعانی، ۴۶/۴؛ المنتظم، ۲۱۵/۱۳.

۵. وفيات الاعیان، ۱۹۱/۴.

۶. سیر اعلام النبلاء، ۲۶۷/۱۴، ۲۷۰.

۷. میزان الاعتدال، ۴۹۸/۳.

۸. معجم الادباء، ۴۵/۱۸.

۹. همان، ۵۳/۱۸؛ تاریخ التراث العربی سزگین، ۱۵۹/۲/۱.

۱۰. تاریخ بغداد، ۱۶۰/۲؛ سیر اعلام النبلاء، ۲۶۸/۱۴-۲۶۹.

۱۱. تاریخ الاسلام ذہبی، ص ۲۸۰.

به خداوند که هم‌تھا مرده است، سپس تاریخ خویش را مانند تفسیرش، در سه هزار برگ خلاصه کرد.^۵

ابوالقاسم وراق گوید: طبری از من خواست، تا کتابهای نوشته شده در موضوع «قیاس» را برای او تهیه و گردآوری کنم و من آنها را برای وی فراهم ساختم و به وی دادم که تعدادشان بیش از سی عنوان کتاب بود، این مجموعه به امانت مدتی نزد وی ماند و پیش از مرگش، آنها را به من برگرداند و چون نگاه کردم، دیدم هر کدام از آن کتابها را که مطالعه کرده، در آن کتابها، علاماتی به رنگ قرمز گذاشته است و این نشان می‌داد که وی تمامی آن کتابها را خوانده و فراگرفته و موارد مهم و حساس آنها را علامت‌گذاری کرده است.^۶

ابوبکر بن کامل گوید: پس از مرگ طبری، در میان میراث به جا مانده او، هشتاد جلد، کتابهای وی را یافتیم که به خط دقیق خود او نوشته شده بود.^۷

اینها نمونه‌هایی بود از علاقه وافر و شیفتگی فراوان وی به کتاب و نوشتن و مطالعه کتب، اضافه بر این او خود بیشتر اوقات را به نوشتن آثار خویش و استنساخ کتابهای دیگران اشتغال داشت و آثار فراوانی تألیف و تصنیف کرد که تنها دو کتاب تفسیر و تاریخ وی، پیش از اختصار، بیش از شصت هزار برگ بوده است و این مطلب نشان می‌دهد که وی بسیار پرکار بوده است.

ابن ندیم نوشته است که من کتابهای فراوانی در لغت، نحو، شعر و قبائل را به خط او دیده‌ام، سپس برخی از آثار وی را به این شرح نام برده است: اللطیف فی الفقه که شامل چند کتاب گوناگون است شبیه کتابهای فقیهان در مبسوط؛ سپس ابن ندیم قصد داشته آنها را شمارش کند ولی ناتمام گذاشته است؛ البسیط فی الفقه که ناتمام مانده و کتابهایی از آن که تمام کرده عبارتند از «کتاب الشروط الکبیر»؛ «کتاب المحاضر والسجلات»؛ «کتاب الوصایا»؛ «کتاب ادب القاضی»؛ «کتاب الطهارة»؛ «کتاب الصلاة»؛ «کتاب الزکاة»؛ سپس بار دیگر از کتاب دیگری به نام: اللطیف فی الفقه یاد کرده است که گویا همان کتاب اول است، زیرا، در نام بردن از مواد و محتوای آن، باز هم، مطلب را ناتمام گذاشته است؛ «التاریخ که دو قطعه نیز، بعداً به آن

وی عنایت خاصی به تدریس داشت و کتابهای خود را در منزل، در جایی خاص و مطمئن قرار داده بود و در موقع تدریس، یکی از آنها را بر می‌داشت و آن را تدریس می‌کرد، تا تمام شود، سپس آن را در محلی خاص، جدای از دیگر کتابهایش می‌گذاشت و کتاب دیگری بر می‌گزید و آن را تدریس می‌نمود و آنگاه که آن نیز، تمام می‌شد، در کنار کتاب قبلی که تدریس کرده بود، قرار می‌داد و همچنین کتاب دیگری از میان کتابهایش که تدریس نکرده بود، انتخاب می‌کرد و آن را نیز، تدریس می‌نمود و در کنار دو کتاب پیشین که تدریس شده بودند می‌نهاد و به همین ترتیب، تا تمامی کتابهای تدریس نشده را تدریس می‌کرد و آنها را در محل کتابهای تدریس شده، قرار می‌داد.^۱

طبری بیشتر اوقات خود را به تألیف، تصنیف، کتابت و استنساخ می‌گذراند و آثار گرانبقدر و نفیسی را پدید آورد که وقتی شاگردان وی، تمامی نوشته‌هایش را بر ایام زندگانی وی از زمان بلوغ تا هنگام مرگ او که ۸۶ سال داشت، محاسبه و تقسیم کردند، معلوم شد که او هر روز چهارده برگ می‌نوشته است و این که برای هر کسی، میسر نیست، مگر به عنایت خداوند.^۲ نوشته‌اند که طبری پس از تدریس، وقتی به منزل باز می‌گشت، کسی را نزد خود نمی‌پذیرفت و یا اینکه کسی بر او وارد نمی‌شد، زیرا وی به تألیف، تصنیف و استنساخ و نوشتن، اشتغال داشت، مگر اینکه امر مهمی روی داده باشد.^۳

خطیب بغدادی نیز، نوشته است که در مدت چهل سال هر روز چهل برگ می‌نوشت^۴ و اینها همه حکایت از آن دارد که وی علاقه فراوان و شیفتگی بسیاری به کتاب و کتابت داشته است.

ابوالقاسم حسین بن جیش وراق که گویا از کاتبان و وراقان وی بوده است، گوید: طبری به یاران و شاگردان خویش گفت: آیا خوشحال و مسرور می‌شوید از تفسیری که نوشته‌ام؟ پرسیدند این تفسیر چقدر است؟ گفت سی هزار برگ! آنان گفتند: این تفسیر موجب فنا شدن عمرهای مردم می‌شود، پیش از آنکه مطالعه آن تمام شود، پس آن تفسیر را مختصر کرد در سه هزار برگ، بار دیگر از آنان پرسید که تاریخی درباره عالم نوشته‌ام، شامل زمان آدم تا عصر خودمان، آیا از نوشتن چنین تاریخی خوشحال نمی‌شوید. باز آنان پرسیدند که حجم آن چقدر است؟ گفت: این هم، سی هزار برگ! این بار نیز شاگردان و یاران وی مثل قبل جواب دادند که مطالعه این کتاب، موجب فنا شدن عمر افراد، می‌گردد. طبری گفت: سوگند

۱. معجم الادباء، ۶۹/۱۸.

۲. تاریخ الاسلام ذمبی، ص ۲۸۱.

۳. معجم الادباء، ۸۷/۱۸.

۴. تاریخ بغداد، ۱۶۱/۲.

۵. معجم الادباء، ۴۲/۱۸.

۶. همان، ۸۱/۱۸.

۷. همان، ۷۸/۱۸.

اضافه کرده است و آخرین چیزی که املا کرده از این کتاب در ۳۰۲ قمری بوده است.^۱ چنانکه اشاره کردیم، وی یک بار خود این کتاب را مختصر کرده است و پس از مرگ وی نیز، گروهی آن را با حذف اسانید آن مختصر نموده‌اند از جمله: محمدبن سلیمان هاشمی و دیگری کاتبی از اهل موصل که این ندیم نام او را ذکر نکرده، سپس ابوالحسن شمشاطی معلم و سلیل بن احمد و افرادی هم ذیل‌هایی بر آن نوشته‌اند، از آنجا که طبری قطع کرده است؛^۲ التفسیر که بهتر از آن نوشته نشده است. این کتاب را ابتدا خود او مختصر کرده و پس از مرگ وی، گروهی آن را تلخیص کرده‌اند از آن جمله: ابوبکر بن اخشید و دیگران؛ القراءات؛ الخفیف فی الفقه؛ المسترشد، تهذیب الآثار که ناتمام مانده است و آنچه از آن خارج شده، تا آنجا که من به یاد دارم و کتاب اختلاف الفقهاء می‌باشد. پس از این مطلب طبری اشاره‌ای راجع به دیگر محتویات این کتاب دارد که قصد داشته آنها را بیان کند، ولی ناتمام است.^۳

یاقوت حموی، بیش از بیست کتاب او را به صورت تفصیلی با ذکر مواد و محتویات و تعداد اوراق و حجم آنها، بیان کرده است^۴ که در اینجا مجال پرداختن به آن مطالب تفصیلی نیست. اما آثاری که اکنون از او به صورت خطی و چاپی موجود است عبارتند از:

۱. تاریخ الامم والملوک، مشهور به تاریخ طبری که به اخبار الرسل والملوک نیز، معروف است. این کتاب نخستین بار به کوشش دخویه و دیگران، در ۱۳ جلد، در ۱۸۷۶ تا ۱۹۰۱ م، در لیدن، همراه با مقدمه‌ای به زبان لاتین و فهراس عربی و تعلیقات در دو جزء و همچنین کتاب دیگر او: المنتخب من ذیل المزیل و صلة تاریخ الطبری از عرب بن سعد قرطبی در یک جلد، چاپ شده است. بار دیگر به کوشش یوسف بک محمد الحنفی و محمد افندی عبداللطیف در یازده جلد، همراه با صلة تاریخ الطبری عرب بن سعد به عنوان جلد دوازده و المنتخب من ذیل المزیل خود او، در قاهره، در ۱۳۳۶ ق، انتشار یافته و قسمتی از این تاریخ شامل مجلدات اول، دوم، سوم، و پنجم آن، به نام: تاریخ الملوک و اعمارهم و موالید الرسل و ابنائهم و الکاثر الذی کان فی زمن کل واحد منهم، با مقدمه و ترجمه لاتین آن توسط دکتر کوزگریتن، در اروپا، در ۱۸۳۱ تا ۱۸۵۳ م، منتشر شده است.^۵ این کتاب بار دیگر در هشت جلد و در قاهره، در ۱۹۳۹ م، چاپ شده، اما آخرین چاپ تحقیقی آن به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، در قاهره و در یازده جلد و از ۱۹۶۰ م به بعد، انتشار یافته است.^۶

بر این کتاب تکمله‌هایی از طرف عرب بن سعد قرطبی،

عبدالله بن احمد بن جعفر فرغانی، ثابت بن سنان صابی، هلال بن محسن صابی، محمد بن هلال بن محسن صابی، محمد بن عبدالملک همدانی و نجم‌الدین بن کامل ایوبی نوشته شده است که از این تکمله‌ها فقط، تکمله عرب بن سعد و همدانی موجود هستند و همراه خود این کتاب چاپ و منتشر شده‌اند.^۷

ترجمه و تلخیص‌هایی نیز، از این کتاب انجام یافته که عبارتند از: ترجمه مختصری از آن به زبان فارسی، توسط ابوعلی بلعمی و ترجمه به زبان ترکی استانبولی و ترکی جغتایی و انگلیسی، دو ترجمه دیگر نیز، به زبان فارسی از آن انجام گرفته و ترجمه بلعمی را، بعدها به زبان ترکی و عربی نیز، ترجمه کرده‌اند.

۲. تهذیب الآثار و تفصیل معانی الثابت من الاخبار، به کوشش محمود محمدشاکر، قاهره ۱۹۸۲ م چاپ شده است.

۳. اختلاف الفقهاء، به کوشش کرن و در قاهره ۱۳۲۰ ق و به کوشش یوسف شاخت، لیدن، ۱۹۳۳ م.

۴. جامع البیان عن تأویل القرآن، که به تفسیر طبری نیز، شهرت دارد و نخستین بار در «قاهره» در سی جلد، در ۱۳۲۱ و در ۱۳۲۲ تا ۱۳۳۰ قمری منتشر شده است؛ سپس به کوشش محمود محمدشاکر در پانزده جلد در ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۰ م چاپ شده است و بار دیگر در ۱۹۵۷ میلادی، در قاهره منتشر شده است و محمد فزاد عبدالباقی کتابی به نام تخریج احادیث و آیات و تعلیق تفسیر الطبری، در قاهره، در ۱۹۵۸ میلادی، انتشار داده است.

ابو یحیی محمد بن صُمداح تجیبی، این تفسیر را مختصر کرده که نسخه‌ای از آن در صنعا موجود است و در زمان سامانیان گروهی از علما به ترجمه فارسی آن اقدام کردند که نسخه‌هایی از آن در موزه بریتانیا، پاریس و آلمان موجود است. ترجمه مختصری از آن هم به زبان فارسی انجام یافته که نسخه‌هایی از آن در کتابخانه‌های ترکیه موجود است.^۸

۵. الاعتقاد که در هند، در ۱۳۱۱ قمری، انتشار یافته^۹ و به احتمال زیاد همان کتاب صریح السنة است.

۱. الفهرست ابن ندیم، ص ۲۹۱.

۲. همان.

۳. الفهرست ابن ندیم، ص ۲۹۱-۲۹۲.

۴. معجم الادبایه یاقوت، ۵۹/۱۸-۸۱.

۵. معجم المطبوعات العربیة والمعزّبة، ۱۲۳۰/۲.

۶. تاریخ التراث العربی سزگین، ۱۶۴/۲/۱.

۷. همان، ۱۶۴/۲/۱-۱۶۵.

۸. تاریخ التراث العربی سزگین، ۱۶۲/۲/۱-۱۶۸.

۹. معجم المطبوعات العربیة والمعزّبة، ۱۲۳۱/۲.

سبحان من لیس له انیس
ولاله فی عرشه جلیس

وقتی حنبله این پاسخها را از وی شنیدند، دواتهای خویش را به سوی او پرتاب کردند و گفته شده که تعدادشان به هزاران نفر می‌رسید و طبری در این موقع از جای برخاست و به منزل خود رفت و آنان منزل وی را سنگباران کردند، تا آنجا که تلی از سنگ در مقابل خانه وی پدیدار شد و این کار تا آنجا ادامه یافت که رئیس پلیس بغداد دخالت کرد و دهها هزار سرباز را وارد معرکه نمود تا حنبله را پراکنده ساخت و یک شبانه‌روز در مقابل منزل وی پاسداری کردند و دستور داد تا سنگها را از مقابل منزل وی دور کردند.^۶

خطیب بغدادی نوشته است که طبری در روز شنبه چهار روز مانده به آخر شوال ۳۱۰، در بغداد، دیده از جهان فرو بست و در روز یکشنبه در خانه‌ای در «رحبه یعقوب» و یا در خانه خویش، به خاک سپرده شد. سپس اضافه کرده است که با این که مرگ وی اعلام نشد، جمعیت بی‌شماری در تشییع وی شرکت کردند و چند ماه مردم شبانه‌روز بر قبر وی نماز می‌خواندند و بسیاری از اهل ادب و متدینان، در سوگ وی، مرثیه‌سرایی کردند.^۷ این در حالی است که دیگران نوشته‌اند که وی را از ترس اهل سنت و حنبله، شبانه در منزلش به خاک سپردند، زیرا ممکن بود که از دفن وی در روز جلوگیری نمایند. برخی گفتند که او رافضی است و بعضی هم او را ملحد شمردند، سپس گوید بعضی از حنبله این کار را کردند، نه عامه مردم و یا عموم اهل سنت.^۸

۶. صریح السنه و یا شرح السنه، که در قاهره منتشر شده است.
۷. تلخیص حدیث الغدیر، از شمس‌الدین ذهبی که مرحوم علامه سید عبدالعزیز طباطبائی، آن را تحقیق کرده‌اند و آماده چاپ است. قاضی نعمان، مطالب زیادی گویا بی‌واسطه از اصل کتاب حدیث الغدیر وی، در کتاب شرح الاخبار خود، نقل کرده است.

یاقوت از این کتاب به عنوان: فضائل علی بن ابی طالب (علیه السلام)، نام برده و نوشته است که در آغاز این کتاب به صحت اخبار وارده در مورد غدیر خم، تأکید ورزیده است.^۲ سپس اضافه کرده است که طبری این کتاب را در ردّ برخی از شیوخ بغداد که حدیث غدیر را تکذیب می‌کرده‌اند، نوشته است و در آن فضائل علی بن ابی طالب را آورده و طرق حدیث غدیر را به تفصیل بیان کرده است.^۳

گویا به دلیل نوشتن همین کتاب و برخی عقاید فقهی وی که نزدیک به شیعه است مانند: جواز مسح پاها، برخی از متعصبان اهل سنت، او را شیعه دانسته‌اند و با وی به مخالفت برخاسته‌اند.

ذهبی در این مورد نوشته است: در او اندکی تمایلات شیعی‌گری و موالات وجود داشته^۴ و برخی از منابع نوشته‌اند که به دلیل همین تمایلات، متهم به شیعی‌گری بود و از این رو وقتی وفات یافت، شبانه او را به خاک سپردند؛^۵ اما یاقوت مطلبی را در مخالفت حنبله بغداد با طبری ذکر کرده است که اگر دفن شبانه او صحت داشته باشد، می‌توان علت خاک‌سپاری شبانه و مخفیانه او را توجیه کرد و آن مطلب این است که وقتی طبری از مسافرت اخیر خود به طبرستان به بغداد بازگشت، ابو عبدالله جصاص، جعفر بن عرفه و ابوعلی محمد بن عیسی بیاضی از روی تعصب با او به مخالفت برخاستند و پیروان مذهب حنبلی را واداشتند که در مجلس درس وی شرکت کنند و از او در مورد ابن حنبل پرسشهایی بنمایند، بویژه در مورد موضوع جلوس خداوند بر عرش که از عقاید احمد بن حنبل است و آنان روز جمعه‌ای در جامع بغداد در جلسه درس وی شرکت کردند و دو پرسش از او نمودند که در جواب آنان گفت: اما احمد بن حنبل، در شمار فقها نیست، حنبله گفتند: اما علما وی را در شمار فقها آورده‌اند، طبری در جواب گفت: من ندیدم کسی در مورد مسائل اختلافی فقها، از او نقل کرده باشد و حتی در میان اصحاب وی کسی را نیافتم که قابل اعتنا و استناد باشد، سپس در مورد حدیث جلوس گفت: این مطلب محال است و بعد این شعر را انشاکرد:

۱. تاریخ التراث العربی سزگین، ۱۶۸/۲/۱.
۲. معجم الادباء، ۸۰/۱۸.
۳. همان، ۸۴/۱۸-۸۵.
۴. میزان الاعتدال، ۴۹۸/۳.
۵. معجم الادباء، ۴۰/۱۸.
۶. همان، ۵۷/۱۸-۵۸.
۷. تاریخ بغداد، ۱۶۱/۲-۱۶۲.
۸. الکامل ابن اثیر، ۱۲۴/۸.